فهرست

[اصول/ حجیت اطمینان 2](#_Toc92625601)

[مقدمه 2](#_Toc92625602)

[مرز میان اطمینان شخصی و نوعی 2](#_Toc92625603)

[نکات پیرامون سؤال 2](#_Toc92625604)

[مبنای حجیت تبادر 3](#_Toc92625605)

[جمع‌بندی 4](#_Toc92625606)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ حجیت اطمینان

# مقدمه

بحث پنجم در ذیل مباحث اطمینان این بود که پس از آنکه مبنا آن شد که اطمینان نوعی حجت است چه فعلی و چه شأنی و اطمینان شخصی هنگامی که برآمده از آن حس نوعی نباشد اعتبار ندارد سؤالی مطرح می‌شد که چگونه یک شخص می‌تواند نوعی بودن اطمینان خود را احراز کند؟

# مرز میان اطمینان شخصی و نوعی

مرز میان اطمینان شخصی و نوعی چیست؟ با چه سنجه‌ها و علائم و شاخص‌هایی می‌توان اطمینان شخصی را از اطمینان نوعی جدا کرد؟

این سؤال اختصاص به اطمینان ندارد در ظنون و ظهورات هم همین‌طور است؛ ظن شخصی داریم و ظن نوعی، چگونه می‌شود ظن شخصی و نوعی را از هم جداسازی کرد و تفکیک کرد و چه شاخص و سنجه‌ای و معیاری در کار است؟

در قطع هم همین‌طور است منت‌ها یک تفاوتی در قطع هست که خود قطاع وقتی قطع دارد سخت است تصویر اینکه بگوید قطع من شخصی است، یک گیر آنجا هست.

و الا در همه از منظر ثبوتی و واقعی و کلان این دو قسم شخصی و نوعی وجود دارد و سؤال پیش می‌آید که مرز اینها چیست سنجه‌ها و شاخص‌های جداسازی اینها چیست؟

این سؤال خیلی مهم است وقتی ما گفتیم اطمینان در موضوعات و مبادی احکام حجت است و مکلف اطمینانی برای او حاصل شد و تردید پیدا کرد. این اطمینان شخصی است یا نوعی است؟ من به دلایلی به این اطمینان رسیده‌ام یا اینکه این اگر در معرض عرف عام قرار بگیرد آن‌ها هم این اطمینان را پیدا می‌کنند این سلسله علل و عوارض و شواهدی که مرا به این اطمینان رساند آیا دست دیگران هم باشد آن‌ها هم به این اطمینان می‌رسند یا نمی‌رسند؟

# نکات پیرامون سؤال

نکاتی را اینجا بیان می‌کنم در بررسی این سؤال

یک مطلب اینکه ممکن است کسی بگوید اصل در اطمینان‌های شخصی اصل عقلایی داریم که اطمینان‌های شخصی همان اطمینان عرفی است این ادعا است و اگر کسی این را بپذیرد در واقع یک اصل اولیه‌ای را بنیان می‌گذارد که در مقام شک و تردید هم کمک می‌کند و آن اصل این است که علی‌القاعده آدمیان و افراد و اشخاص احوال علمی و روحی که برای آن‌ها حاصل می‌شود مطابق عرف عام است و بر همان ریلی که دیگران حرکت می‌کنند او هم حرکت می‌کند همرنگ جماعت است یعنی کسی بگوید این قاعده است که علی‌الاصول آدم‌ها همرنگ با یکدیگر هستند.

علی‌الاصول هر فردی در سلک آن نوع متعارف و متداول است روی آن ریلی حرکت می‌کند می‌فهمد و عکس‌العمل نشان می‌دهد که نوع بشر آن‌جور حرکت می‌کند.

اگر بخواهیم بگوییم این شخصی غیر نوعی است شاهد و دلیل می‌خواهد والا آدم‌ها مثل هم هستند در این تعاملات بیرونی و دریافت‌هایی که دارند علی‌الاصول مثل هم هستند

در حقیقت وجوه مشترک آحاد انسان‌ها در محیط این غالب بر آن وجوه اختصاصی و تمایزات فردی‌شان هست اینکه در نگاه علم النفسی و روانشناسی می‌گوییم آدم‌ها وجوه مشترک دارند ولی یک تمایزات فردی هم دارند علی‌الاصول در تعاملاتشان آن وجوه مشترکشان بروز پیدا می‌کند و در حیطه مسائلی که همه در معرض آن قرار دارند اینها یک نوع هستند مثل هم می‌باشند و تفاوت هم اگر دارند یک تفاوت‌های خیلی ناچیز است در حدی نیست که اینها را از هم جدا کند و ریشه این هم در ارتکازات گفتیم این است که هر کودکی که به دنیا می‌آید در فضای اجتماعی بزرگ می‌شود و همان احوال و ویژگی‌های مواصفات که در این تعاملات عقلایی و عرفی وجود دارد در آینه ذهن او انعکاس پیدا می‌کند و همه آنچه ناخودآگاه در جامعه هست به او هم ناخودآگاه منتقل می‌شود او یک آدم نرمالی است که در این فضای متعارف زیست کرده و از آن تأثر پذیرفته و در آن فضا تنفس می‌کند.

مثل بقیه است اینکه در این چیزهایی که در تعاملات و معاشرت‌ها پیش می‌آید و در دریافت‌هایی که از مسائل عمومی که در پیرامون او اتفاق می‌افتد بگوییم این تافته جدا بافته است و این ویژگی متفاوت با بقیه است این خلاف قاعده است. و نیاز به یک شاهد و دلیل خاص است.

این یک ریشه روان‌شناختی و روحی دارد و در سیره عقلا این است که (یک مقدار می‌خواهیم شرعی‌تر و حقوقی‌تر کنیم) سیره عقلا این است که دریافت‌های او از لحاظ شک و ظن و اطمینان و قطع می‌گویند این همان دریافتی است که اگر دیگران جای او باشند این دریافت را پیدا می‌کنند. این قاعده همسان انگاری و همسان پنداری است اینها همه در مسائل معاشرات و معاملات یکسان است یک سری مسائل ریز و دقیق آن‌طوری پیدا می‌شود که تفاوت‌های کم و ناچیزی پیدا می‌کنند و الا در این مسائل مثل هم هستند. بخصوص در مسائل متعارف زندگی که صبح تا شب با آن سر و کار دارند که این آدم خوب است عادل است یا عادل نیست این حرف درست می‌زند یا درست نمی‌زند یک مسائل عمومی، یک وقت وارد بحث فلسفی می‌شوید الواحد لا یصدر الا عن الواحد آنجا می‌گوییم نه، آنجا هم یک بحث‌هایی وجود دارد و الا در چیزهای عمومی همین است.

# مبنای حجیت تبادر

مبنای حجیت تبادر و ارتکازی که سابقاً بحث می‌کردیم و یا تبادری که در علائم حقیقت و مجاز می‌گویند همین است. علی‌الاصول آدم‌ها در یک منطق و منهج و روش و شیوه قرار دارند در یک فضا تنفس می‌کنند و هر فردی گویا مثل بقیه است این مبنای فلسفی روان‌شناختی و روحی دارد که موجب یک حکم عقلایی می‌شود عقلا می‌گویند این چیزی که تو می‌فهمی دیگران هم می‌فهمند می‌خواهم بگویم یک سیره وجود دارد یک حکم عقلایی وجود دارد که او مثل بقیه است. این اگر پایش محکم بشود خیلی از آدم را راحت می‌کند. الا اینکه شاهدی خلاف آن پیدا بشود.

ما می‌خواهیم بگوییم این اصل عقلایی است و صحبت اطمینان را هم خیلی نداریم اصل عقلایی است که هر آدمی همسان دیگران است در این امور متعارف عرفی که پیش می‌آید می‌خواهد داوری کند که این آدم راست‌گو است یا دروغ‌گوست شواهدی پیس می‌آید که این آدم راست‌گو است یا دروغ‌گو این را که من شاهد می‌دانم و بقیه هم مثل من هستند همین را شاهد می‌دانند. علی‌القاعده اینها در مراودات عامه انسان‌هاست من هم مثل بقیه. بقیه جای من قرار بگیرند همین است.

گفتیم اطمینان نتیجه‌ای از آن شواهدی است که بیرون بوده است آن شواهد این تأثیر را دارند.

شأنی را که گفتیم برای این بود که ممکن است موضوع و علائم و شواهد را یک شخصی ببیند و دیگری نبیند یک نفر دقت بیشتری دارد و دیگری این دقت را ندارد ولی عقلا می‌گویند اینها را اگر او هم بفهمد مثل هم است هیچ فرقی ندارد.

می‌خواهم قبل از ورود به بحث اثباتی و علائم خاص برای اینکه بگوییم این شخصی است یا نوعی، قاعده بر این است که ظنون و اطمینان‌های شخصی افراد را ظنون، و اطمینان‌های شأنی می‌گیرند.

بحث تبادر و ارتکاز همه به نحوی با این مسئله ارتباط برقرار می‌کند.

# جمع‌بندی

بنابراین سخن ما این است که از نظر روحی و روان‌شناختی، علی‌القاعده و اعم و اغلب این است که آدم‌ها یک نوع دریافت پیدا می‌کنند از قرائن و شواهد، اگر از آن‌ها مطلع بشوند و درک بکنند با فرض این.

این یک جنبه روان‌شناختی فلسفی روحی ثابتی دارد که به عنوان امر اعمِ اغلب است اگر اعم اغلب نبود این تعاملات و انسجام زندگی اجتماعی به هم می‌ریخت. اینکه آدم‌ها می‌توانند با هم تعامل پیدا بکنند به خاطر این است که هر کسی جای دیگری قرار بگیرد این را می‌فهمد و می‌تواند دیگری را درک کند و این قاعده فلسفی و روان‌شناختی قصه است و مبتنی بر این می‌شود یک قاعده حقوقی و عقلایی این که اصل بر این است که دیگری مثل من است و آنچه من دارم دیگری هم دارد و این یک اصل عقلایی است و همیشه هم این بوده است شارع هم قطعاً این را معنا نکرده است چیزی است که جریان دارد.

الا ما خرج بالدلیل یا بر اساس مشکلات وسواس فکری افتاده در یک وادی خاص فلسفی پیچیده که ذهن عرفی‌اش را از دست داده است در این صورت نمی‌تواند به شخصی خود اعتماد کند ولی اگر از آن بیرون بیاید و در فضای عام باشد او هم مثل بقیه است اطمینان شخصی او آینه اطمینان نوعی است و ظن شخصی او آینه ظن نوعی است.

این یک اصل مهمی وجود دارد حال در هر دو قاعده که مکمل هم بودند می‌شود شواهد ذکر کرد و بسط کرد دو قاعده را که گفتیم تکرار می‌کنم

یکی آن قاعده روحی روان‌شناختی فلسفی است که این وجوه اشتراکی آدم‌ها در این تعاملات عمومی غالب است و مسیطر است و اصل است به عنوان یک پدیده توصیفی تکوینی و حقیقی.

قاعده دوم یک قاعده تجویزی عقلایی است می‌گوید شما هم مثل بقیه هستی اگر شک داری بگو مثل بقیه هستی تعاملت به عنوان یک قانونی باشد که دیگران هم آن را می‌پذیرند.

از این جهت است که بعید نیست که بگوییم سیره عقلا بر این است که به نحو قاطع فرد را تافته جدا بافته نمی‌دانند فهم‌های او و درک‌های او را مبنای معاملات و معاشرات قرار می‌دهند به او احتجاج می‌کنند به عنوان یک پدیده عمومی و نوعی و نه به عنوان یک پدیده شخصی و متمایز بلکه به عنوان یک پدیده‌ای که دیگران هم مثل او هستند.

بالفعل ممکن است دیگران هم به اینجا رسیده باشند و می‌شود نوعی و فعلی و ممکن است نرسیده باشند می‌شود شأنی. ولی مثل هم هستند و تفاوتی با هم ندارند.

یک قانون عقلایی وجود دارد که برای شما اطمینان پیدا شد و شاهد خلاف هم که اثبات کند و نشان بدهد که غیرمتعارف است و از آن روال عرفی و عمومی جدا شدید بگو که همان امر متعارف نوعی شأنی است با آن همان معامله را بکن و پیش مولا هم می‌توانی احتجاج بکنی

این یک سیره و قانون عقلایی است عملاً هم فقها وقتی استظهار می‌کند گفته می‌شود این استظهار شخصی است و بررسی کنید می‌گوید بررسی نمی‌خواهد. اگر دنبال فحص بروید به انسان می‌خندند و می‌گویند این آدم متعارف نیست.

در واقع این قانون یک نوع قانون علم النفسی است هم یک نوع قانون روان‌شناختی است و هم یک امر جبلی و فطری است و هم یک حکم عقلایی است و خیال آدم را راحت می‌کند.

الان اگر در جایی نشسته‌اید اتفاقی بیفتد و ترسیدید اصل این است که این ترس من مثل بقیه است خوف عقلایی نه خوف شخصی، خوف عمومی باشد اگر خوف شخصی بود یعنی خوف عمومی است مگر اینکه معلوم بشود این شخص ضعف اعصاب دارد.